

بسته‌ها

موه‌های معلق  
چشم‌های چرخان

هوپا  
Houpa

کاموا ۱

مورهای معلق  
چشم‌های چرخان

راحیل ذبیحی

سرشناسه: ذبیحی، راحیل، ۱۳۶۹  
عنوان و نام پدیدآور: موهای معلق، چشم‌های چرخان/راحیل ذبیحی؛  
[ویراستار هدا توکلی]؛ [تصویرگر فاطمه محمدعلیپور].  
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.  
مشخصات ظاهری: ۲۰۴ ص: مصور؛ ۱۳ × ۲۰/۵ س.م.  
فروست: کاموا؛ ۱.  
شابک: دوره: ۵-۲۴-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۲۷-۶؛  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ م ۸۳ ب/ ۸۰۵۶ PIR  
رده‌بندی دیویی: ۸۴۲/۴۲ فا ۸  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۴۴۷۵۹

کاموا - جلد اول

## موهای معلق چشم‌های چرخان



نویسنده: راحیل ذبیحی

ویراستار: هدا توکلی

مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی

گرافیک و صفحه‌آرایی: الهه جوانمرد

تصویرگر: فاطمه محمدعلی‌پور

چاپ اول، ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۵-۲۴-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰

شابک: ۶-۲۷-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان

بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱.

واحد دوم غربی، صندوق پستی:

۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً

برای نشر هوپا محفوظ است.

استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب،

فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

[www.hoopa.ir](http://www.hoopa.ir)

[info@hoopa.ir](mailto:info@hoopa.ir)

برای دانیاال

که کنارش نوجوان و ماجراجو می‌شوم



این کتاب فقط برای سرگرمی شما نوشته شده و فاقد هر گونه ارزش ادبی است! همان‌طور که شکلات فاقد هر گونه ارزش غذایی است، اما به هر حال کمی قند خون شما را بالا خواهد برد و خوشحالتان خواهد کرد (چون مواد قندی باعث ترشح هورمون سروتونین می‌شوند که نقش اصلی را در روحیه‌ی شما بازی می‌کند!) برای همین این کتاب به هیچ وجه نمی‌تواند وعده‌ی اصلی مطالعاتی شما باشد. لطفاً در کنار این اثر و آثار مشابه، انواع و اقسام کتاب‌های مقوی و مغذی یعنی آثار ادبی بزرگ دنیا را از ازل تا به امروز بخوانید. فقط در این صورت است که من راضی خواهم شد که شما همه‌ی جلد‌های این کتاب را بخوانید!



### یک: شیرکاکائو و جنگ و صلح

نیلوفر سرش را از لای در اتاق کرد تو. به گربه‌ی خاکستری‌اش که کنار پنجره نشسته بود و پنجه‌هایش را می‌لیسید گفت: «کاموا، تو رو خدا سوتی نده تا من آروم‌آروم به‌اش بگم، خُب؟» و قبل از اینکه جواب کاموا را بشنود، در را محکم بست. کاموا زل زد به برگ‌های ریخته‌ی کف حیاط و با حرص زیر لب گفت: «تو رو خدا نگاه کن، همه از خدشونه یه گربه مثل من داشته باشن اون وقت این خانوم برای اینکه ما رو به دوست جدیدش معرفی کنه چه عزایی گرفته. می‌گه سوتی نده. حالا حرف زدن من و یک جو عقل داشتتم شد سوتی!» بعد، از آن غرش‌های من-یک-گربه‌ی-عصبانی-ام کرد و با دم سیخ‌شده پرید روی قالیچه و رفت سمت بالشتک مخصوص خودش که گوشه‌ی اتاق افتاده بود. جلد دوم جنگ و صلح را که پشت و رو افتاده بود با ضربه‌ی پنجه صاف

کنند یا دستشان را شل بگیرند. برای همین وقتی نیلوفر بلندش کرد تا او را توی بغل دوستش بگذارد میومیوکنان تقلا کرد فرار کند یا حداقل یک‌جورهایی به نیلوفر بفهماند که نمی‌خواهد برود توی بغل دختر، ولی معمولاً زور نیلوفر به او می‌چربید و تا به خودش آمد دید توی دست‌های دختر موقه‌ه‌ای است. خلاف انتظارش دختر با اعتماد به نفس کامل او را بغل کرد و حتی یک‌جوری جابه‌جایش کرد که سر کاموا بیفتد روی شانه‌اش. بعد، از سر تا دمش را ناز کرد و گفت: «پیشی جون، معلومه خوش‌خوراکی‌ها! کم سنگین نیستی!» کاموا بلافاصله به این نتیجه رسید که از دوست جدید نیلوفر خوشش می‌آید. اول به‌خاطر اینکه خوب بلد بود گربه بغل کند، دوم به‌خاطر اینکه مستقیم با او حرف زده بود، گرچه نمی‌دانست که کاموا حرف‌هایش را می‌فهمد، سوم هم به‌خاطر اینکه به او گفته بود پیشی جون. برای همین چند ثانیه چشم‌هایش را بست و دمش را با رضایت جمع کرد. صدای نیلوفر را شنید که گفت: «نگاش کن، غش کرد از خوشی! گفتم از خداشه!» کاموا چشم‌هایش را باز کرد تا توضیح دهد که کیفیت نوازش و بغل کردن چقدر با غش کردن یک گربه از خوشی ارتباط مستقیم دارد که چشمش افتاد به دوتا لیوان شیر کاکائو و یادش رفت که قرار بوده یک گربه‌ی معمولی باشد. از توی بغل دوست نیلوفر پرید روی فرش و خوشحال داد کشید: «آخ جون، شیر کاکائو!» و همین که پنجه‌هایش به زمین رسید فهمید چه سوتی بزرگی داده.

نیلوفر با صدای بلند نفسش را حبس کرد و هر دو دستش را محکم روی دهانش گرفت. دوستش که بیشتر از پرش ناگهانی کاموا شوکه شده بود فقط با چشم‌های گردشده‌اش خیره‌خیره کاموا

کرد و از جایی که علامت گذاشته بود شروع کرد به خواندن. درست وقتی گرم خواندن شده بود و پنجه‌هایش را زیر چانه زده بود از بیرون اتاق صدای پا و خنده آمد. در، چهارتاق، باز شد. کاموا فقط فرصت کرد پنجه‌هایش را از زیر چانه‌اش بردارد. پشت سر نیلوفر دختری هم سن و سال خودش وارد شد که از او قدبلندتر بود و موهای بلندتری هم داشت. نیلوفر خم شد و سینی‌ای که دستش بود را گذاشت کف اتاق و در همان حالت جنگ و صلح را جلوی کاموا بست و هلش داد سمت دیوار. از لای دندان‌هایش گفت: «دو دقیقه گربه باش، پادری!»

کاموا عصبانی می‌وی کینه‌توزانه‌ای کرد و پرید روی جنگ و صلح نشست. نیلوفر خیلی کفرش را درآورده بود. پادری دیگر تیر خلاص بود. با خنده به دوستش گفت: «این گربه‌ی من، کامواست. برای همین ازت پرسیدم میونه‌ات با گربه‌ها چطوره.» دختر مشتاقانه جلو آمد و خم شد، دست‌هایش را گذاشت روی زانوهایش. موهای قهوه‌ای روشن عین پرده ریخت دور و بر صورتش. کاموا با بی‌اعتنایی گربه‌واری زل زد به چشم‌های سبز و عسلی دختر که هنوز اسمش را نمی‌دانست. دختر گفت: «آخی، چه پیشی نازی! می‌تونم نازش کنم؟» نیلوفر که چهارزانو روی قالیچه‌ی پشمالوی کف اتاقش نشسته بود گفت: «آره بابا، از خداش هم هست! اصلاً بیا بغلش کن!» کاموا در حالت عادی از هر ناز و نوازشی استقبال می‌کرد، به‌خصوص اگر پای شکم و پشت گوش‌هایش در میان بود، اما زیاد دوست نداشت یک آدم گربه‌ندیده بغلش کند. با تجربه‌ای که داشت می‌دانست این آدم‌ها یک‌دوره می‌ترسند و با کوچک‌ترین حرکت بدن او می‌خواهند ولش

از همین نویسنده منتشر شده است:

مجموعه‌ی عشق‌های فراموش‌شده

«روشنک و سپهرکارد»





نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که:  
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.  
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب راحت‌تر می‌شود.  
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درختی قطع نمی‌شود.

**به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر**